

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث در تنبیهاتی بود که در ذیل مسئله تجزیه علم اجمالی متعرض شدند.

این تنبیه ششم راجع به تجزیه علم اجمالی در تدریجیات، قائل شدند که علم اجمالی در امور دفعی منجز هست، در تدریجیات هم بله، تجزیه دارد یا خیر؟

عرض کنم ما دیروز متعرض این شدیم که مرحوم استاد عده‌ای از صور را متعرض شدند. گفتیم که به خاطر مراجعات آقایان، راحت‌تر به همین کتاب ایشان است. و قسم آخری را که ایشان متعرض شدند که در حقیقت همان باید گفت قسم اساسی در تدریجیات است، در جایی است که انسان علم پیدا بکند به وجود یک تکلیف، یا در آن الان، یا در آینده به حیثی که الان تکلیف نباشد. زمان خود تکلیف و زمان خود آن عمل در آینده باشد هر دو.

و توضیحاً عرض شد که این همان تصور رایجی بوده که در باب وجوب مشروط بین علما وجود داشت. یعنی وقتی می‌گفتند واجب یا مطلق یا مقید، مشروط یا وجوب یا مطلق است یا مشروط، وجوب مطلق آن بود که فعلی بود، و وجوب مشروط این بود که فعلی نبود و معلق بر شرطی بود. اگر آن شرط پیدا می‌شد آن وجوب فعلی می‌شد.

و توضیحاتی را که در روزهای قبل راجع به واجب معلق هم صحبت شد مطرح کردیم. لکن معروف و مشهور بین اصولیین بلکه الی یومنا هذا در وجوب مشروط همین است. که وجوب فعلی نیست. به یک معنای از فعلیت است. مطلق نیست. مقید است به تحقق شرطش. اگر آن شرط هست و الا فلا.

آن وقت در اینجا مشکلی که پیش می‌آید دیروز توضیحش را عرض کردیم. آن مشکل به لحاظ این است که چون یک طرف وجوب الان هست و یکی در آینده خواهد شد، علم به تکلیف علی کل حال ندارد. اشکالش این است.

مثلاً اگر فرض کردیم گفت امروز نان بخر، من باب مثال حالا غیر از مثالی که ایشان در کتاب آوردند. و از آن طرف هم گفت اگر میهمان آمد نان بخر؛ یا روز جمعه نان بخر؛ یکی از این حالا دو صورتی که در آینده هست.

عرض شد که در اینجا این بحث مطرح است که اگر بداند نانی را که امروز می خرد، غصبی است یا نانی که وقتی میهمان می آید، می داند اشکال، سوال این است که آیا این علم اجمالی در اینجا تجزیه دارد یا نه؟ سرش هم واضح است. چون یک تکلیف که امروز است، احتمال می دهد غصبی باشد. آن وقت تکلیفی که بعد از آمدن میهمان است که الان ندارد، آن تکلیف که فعلی نیست. آن وجوب استقبالی است. هم واجب استقبالی است، خریدن نان، هم وجوب استقلال است که واجب است آن کار را انجام بدهد. پس بنابراین علم اجمالی به دو امری دارد که در طول دو زمان واقع می شوند. یکی الان و یکی بعد از آمدن میهمان. چون آن حکم الان ندارد، بنابر رأی مشهور، وجوب الان ندارد، پس الان علم به این که وجوبی علی کل تقدیر دارد، ندارد. چون چنین علمی نیست، پس این که مثلاً باید نان مباح مثلاً فرض کنید تهیه بکند، چنین علمی را ندارد. چرا؟ چون یکی در آینده است یکی الان است. و همچنین اگر گفت روز جمعه نان بخر، اگر روز جمعه شد، نان بخر، الان فرض کنید دوشنبه است تا جمعه یک تکلیفی ما بینهما دارد، ما بین دوشنبه و جمعه، لکن این تکلیف فعلاً فعلی نیست، علی کل تقدیر. و لذا این مشکل پیش می آید که علم اجمالی در اینجا منجز باشد یا نباشد.

عرض کردیم عده ای علم اجمالی را منجز گرفتند مطلقاً، عده ای هم مطلقاً نگرفتند، عده ای هم تفصیل دادند بین این که ملاک الان احراز بشود یا نشود. مرحوم استاد بعد از نقل اقوال اجمالاً به عنوان یک مقدمه تحقیقی فرمودند که خوب دیروز یک مقدارش را خواندیم، امروز از اول می خوانیم. و ایشان فکر می کنم که نکته بحث در این قسمت است، قسمت اساسی.

ما دیروز یک توضیحی را عرض کردیم که اصطلاحاً یک مقدار از قیود یا شروط یا موضوع، این محل اختلاف است بین آقایان. مثلاً اگر گفت اقم الشمس، اقم الصلاة لدلوك الشمس، گاهی از دلوك شمس تعبیر به شرط می کنند، گاهی تعبیر به موضوع می کنند. و دیروز توضیحاتش را عرض کردیم که مرحوم نائینی اصطلاح موضوع را در اینجا به کار برده؛ مثل اکرم العلماء، علما را موضوع می داند و اکرام را متعلق می داند و آن وجوب که مفاد هیئت است حکم می داند. یعنی آن جاءک زید فاکرمه مثلاً، اینجا یک موضوع داریم که زید است، یک متعلق داریم که اکرام است، یک وجوب داریم که حکم است. پس وجوب مفاد هیئت است، متعلق مفاد ماده است، و موضوع هم آن چیزی است که به آن تعلق گرفته. و لذا هم گاهی به آن متعلق المتعلق می گویند، مثل اکرم العلماء.

و عرض کردیم مرحوم نائینی از این تعبیر به موضوع می کند. و اصطلاحاتش را دیروز هم عرض کردیم. و آن اینکه گاهی از آن تعبیر به موضوع، گاهی به متعلق المتعلق، گاهی تعبیر می کنند که فوق دایره طلب، یعنی طلب او تحقق پیدا نمی کند. گاهی تعبیر می کند مفروض الوجود، یعنی چنین چیزی باید فرض بشود.

در مقابل اکرام را تعبیر می کند متعلق، درست است. گاهی تعبیر می کند تحت دایره طلب، چون طلب خورده به اکرام، تحت دایره؛ گاهی هم تعبیر می کند به مطلوب الاصول، مطلوب الوجود؛ یعنی می خواهد که این اکرام را ایجاد بکند.

پس یکی مفروض است، یکی مفقود. آن جاهایی که مفروض است ایشان تعبیر به موضوع می کند.

آن وقت ایشان یک قاعده دیگری هم دارند که اگر موضوع فعلی نشد، حکم فعلی نمی شود. فعلیت حکم را فعلیت موضوع می داند. این را چند بار عرض کردیم اینها الان در اینجا تقریباً تکرار است. یعنی اگر مثلاً الان وجوب نماز ظهر فعلی نیست، وقتی دلوک شمس می شود فعلی می شود. اگر در شهر شما عالمی بود حکم فعلی می شود، اگر عالم نبود اصلاً حکم فعلی نمی شود. زید آمد منزل شما حکم فعلی می شود، نیامد حکم فعلی نمی شود. این هم یکی از مصطلحات ایشان.

آن وقت ایشان در عده ای از موارد و فکر نمی کنم در همه موارد؛ چون تازگی همین امروز و دیروز کلمات ایشان را در جلد اول عروه، در آن مباحث متعرض شدیم. الان نمی توانم نسبت بدهم که چه مواردی را. ایشان معتقد به تفکیک بین ملاک و بین خطابه. مثلاً اگر گفت روز جمعه نان بخور، یا اگر روز جمعه شد نان بخور، خطاب خریدن نان روز جمعه است. الان خطاب ندارد. اما ایشان می گوید ملاک دارد. اصلاً اگر می داند روز جمعه از امروز که دوشنبه است، تا جمعه نانوایی ها تعطیل هستند، این باید الان بگیرد دیگر. این چرا این کار را می کند؟ چون ملاک دارد. درست است خطاب ندارد، اما ملاک دارد. یعنی بعبارت اخیری آن شرط تأثیر در خطاب دارد. وقتی که روز جمعه نشده، شرطش نشده. وقتی که مثلاً گفت به اینکه اکرم العلماء، حالا در مثل اکرم العلماء، در مثل فرض کنید مثلاً اقم الصلاة لدلوک الشمس؛ الان که هنوز دلوک شمس نشده، زوال شمس نشده، خطاب نیست، اما ملاک هست. و لذا اگر آب دارد آب را نریزد تا برای ظهر نماز با وضو بخواند. اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهکم؛ این امر فاغسلوا را الان باید انجام بدهد، ملاک هست.

و مثال های دیگری که عرض کردیم، مثل اینکه آیا می داند نماز صبح ممکن است بیدار نشود. ایشان می گوید مثلاً وسیله ای بگذارد برای بیدار شدن؛ چرا؟ چون ملاک هست، وقت دخیل در خطاب است. این که ملاکی که ان الصلاة تهی عن الفحشاء والمنکر و قربان کل تقدیر در هر زمانی هست، این ملاک هست، الانش هم هست.

س: ملاک هست یعنی وجوب هست؟

ج: ملاک بله برای وجوب هست. اما خطاب نیامده. لذا مثلاً اگر می داند صبح خوابش می برد، الان وسیله ای بگذارد که بیدار بکند.

چون ملاک هست. و در باب مقدمه ما متأثر به ملاک هستیم.

این خلاصه حرف ایشان.

پس بنابراین الان که روز دوشنبه است، ملاک آن حکم روز جمعه، وجوب میهمانی روز جمعه الان هست. پس طبق این ملاک، الان باید وسایل را آماده کند برای جمعه، اگر می داند که این وسایل به دست نخواهد آمد، مثلاً نانوائی ها تعطیل هستند بعد از امروز، غصابی ها تعطیل هستند، مثلاً بقالی ها که برود برنج بخرد تعطیل هستند. خب این به حکم عقل باید ملاک را به خاطر وجود ملاک این کار را انجام بدهد.

و لذا این بحث که این تفکیک ما بین خطاب و ملاک را چه جوری بگیریم. و این مطلب اختصاص به اینجا ندارد. یعنی خیال نکنید بحث فقط در اینجا است. جاهای دیگر هم آمده. نه حالا خود نائینی، کسان دیگری هم آوردند. مثلاً نائینی معتقد است که خطابات انحلالی هستند؛ یا ایها الذین آمنوا اقيم الصلاة، منحل می شود یا فلان اقم الصلاة. و کذلک نواهی؛ لا تشرب الخمر، لا تشرب هذا الخمر لکن، لا تشرب یا زید، لا تشرب یا عمر مثلاً، ایشان قائل به انحلال. خب عده ای قائلند که نه خطابات انحلالی می شوند، لذا در نواهی قبول کردند، آن قائل در نواهی قبول کرده انحلال در به اصطلاح اوامر انحلال را قبول نکرد. این اصطلاحات مثل خطابات قانونی است مثلاً به اسم خطابات قانونی.

بعضی جواب دادند درست است، ممکن است بگوییم در خطاب، منحل نمی شود؛ اینجا جواب دادند. مثلاً خطاب یا ایها الذین آمنوا اقيم الصلاة، منحل نمی شود به زید و عمر. لکن ملاک منحل می شود. چون آن کسی که می گوید خطاب منحل نمی شود، قدرت را دخیل در تکلیف نمی داند. آن خطاب به عامه مومنین است. حالا یکی عاجز است از نماز، عاجز باشد. یا فرض کنید خوابش برده؛ این تکلیف هست. لکن چون عاجز است، معذور است.

مشهور بین علمای ما که نه اصلاً تکلیف نیست. و بین علمای اهل سنت کذلک. بین اهل سنت که ظاهراً مفروغ عنه است. اگر عاجز بود تکلیف ندارد. انسان عاجز اصولاً تکلیف ندارد.

خب اینها اشکالی کردند که این مبنا مبتنی است بر این نکته که ما خطابات را منحل بدانیم. مثل یا ایها الذین آمنوا. و لکن ما انحلال را قبول نمی کنیم. می گویند خطاب قانونی است، می گوییم به عامه مومنین خطاب شده. حالا یک کسی عاجز است، این معذور است، این معذورت شخصی است. اما خطاب همه را می گیرد. این طور نیست که بعضی را بگیرد.

بعضی جواب دادند که اگر انحلال را قبول نکنیم، انحلال در ملاک را قبول می‌کنیم. انحلال در ملاک به این معنا که آن خطاب اگر عاجز را نگیرد، ملاک خطاب، تحریک شخص است. وقتی عاجز بود، دیگر ملاک در آن نیست. چون هدف از خطاب عرض کردیم خطابات دو غرض دارند، دو هدف دارند؛ غرض ادنی و غرض به اصطلاح اقصی. غرض ادنی همان تحریک است. غرض اقصی تحقق عمل خارجا. تفکیک قائل شدند. ممکن است شما خطابی باشد طرف انجام بدهد، بگوید برو آب بیاور، انجام ندهید. این را آمدند اینجور توجیه کردند که آن غرض اقصی است. اما این که این شخص را تحریک بکنند این کار را انجام بده، این غرض ادنی است. پس یک غرض ادنی داریم یک غرض اقصی داریم. دقت فرمودید؟

بنابراین این غرض ادنی که تحریک باشد، ملاکش عبارت است از این که انسان قدرت داشته باشد؛ وقتی نداشته باشد که دیگر تحریکی معنا ندارد. ممکن است خطاب انحلالی نباشد، اما ملاک انحلالی است.

و رکن رکن مرحوم نائینی و مرحوم استاد در مبحث ترتب هم همین است. این که الان رفت داخل مسجد نجاست دید، خطاب به عدم نجاست دارد. اگر ازاله نکرد نماز خواند، می‌گفتند باطل است سابقی‌ها، یعنی محل کلام بود. مرحوم نائینی از راه ترتب، روح ترتب این است. و آن اینکه اگر خطاب به ازل النجاسته آمد، خطاب اقم الصلاة را بر می‌دارد. لکن ملاکش می‌ماند، یعنی خطاب را بر می‌دارد محدودا، چون ملاکش محفوظ است.

پس یک بحثی در اصول است، من چند مورد را برای شما عرض کردم، روشن بشود که در اصول متأخر ما و هر کسی، چون من دوسه تا مبنا نقل می‌کنم، دوسه نفر، مال یک نفر نیست. ممکن است هر کسی به یک نحوی تفکیک بین ملاک و خطاب را قائل بشود. که یک بحث اصولی لطیفی هم هست. آیا ما تفکیک بین ملاک و خطاب قائل می‌شویم یا نه.

پس بنابراین اینها این طور می‌گویند، درست است امروز که دوشنبه است، خطاب نان بخار روز جمعه نیست، اما ملاکش هست. چون ملاکش الان موجود است، پس بنابراین شما از الان باید مقدماتش را آماده بکنید. اگر این ملاک موجود بود، این ملاک با خطابی که امروز هست، چون امروز هم خطاب و هم ملاک است. نان بخار برای امروز، روز دوشنبه، هم خطاب دارد هم ملاک. نان بخار روز جمعه خطاب ندارد، اما ملاک دارد. پس شما علم اجمالی پیدا می‌کنید. سر پیدا شدن علم اجمالی این است. شما می‌دانید که این نانی که می‌خرید باید مباح باشد، یکی از این دو تا نان مباح نیست. این نان بخار، یعنی نان مباح بخار.

لذا طبق این قاعده، روشن شد؟ طبق این قاعده هم شما امروز باید نان نخرید هم روز جمعه؛ چون می دانید یکی از این دو نان حرام است. یعنی این علم اجمالی شما ولو تدریجی است لکن موثر است. صدق تاثیرش هم وجود ملاک آمده؛ یعنی از راه ملاک.

چون عرض کردیم آقایان در باب علم اجمالی از راه علم به حکم وارد شدند. خب شما اشکال همین است. شما امروز را علم دارید، اما نمی دانید امروز مباح است، حرام است یا نه؟ روز جمعه هم علم دارید نمی دانید آن الان تکلیف ندارید. اما علم دارید اما تکلیف ندارید. تکلیف ندارید پس شما علم اجمالی منجز ندارید. این تمام بحث همین است.

جوابش هم به ملاکی که من توضیح دادم. حالا مرحوم استاد به قول خودشان ما تحقیق الحال بحیث تتضح کیفیة الاستدلال لجمع الاقوال يستدعی ذکر مقدمه، و هی ان تأخر التکلیف قد یكون مستندا الی عدم امکانه فعلا، اصلا امکان ندارد، یعنی ملاک هم ندارد. مع تمامية المقتضى له، ببخشید ملاک دارد.

کما اذا تعلق النذر بامر متأخر، اگر نذری بکند که روز چهارشنبه مثلا دوستان را میهمانی بکند. بناء علی استحالة الواجب التعليقی؛ دیروز توضیح کافی عرض کردیم این بناء بناء استاد ایشان مرحوم نائینی است. چون عرض کردیم مرحوم آقای نائینی واجب تعلیقی را محال می دانند. و یک بار دیگر هم توضیح دادیم، یکی از قسمت های تقریبا الان در مباحث اصول کمی پیچیده شده. روی همین نکته هم استصحاب تعلیقی را باطل می دانند. یعنی هم واجب معلق را باطل می دانند روی آن مقدمه، بعدش هم فعلیت حکم و فعلیت وجوب. هم در باب استصحاب تعلیقی اشکال دارند. و ما یک چند بار هم اخیرا اشاره کردیم و محلش هم تفصیلا. عرض کردیم کلام ایشان در واجب معلق تمام نیست. واجب معلق مستحیل نیست، اما کلام ایشان، نه حالا از راه ایشان، یک من جمله راه ایشان، در باب استصحاب تعلیقی تمام است. مضافا به اینکه اصلا ما استصحاب را در شبهات حکمیه کلی جاری نمی دانیم؛ می خواهد تعلیقی باشد یا تجیزی. حالا اگر تنازل از مبنا بشود، و الا استصحاب در احکام کلا پیش ما جاری نیست؛ حتی اگر تجیزی باشد. فکیف بتعلیق.

بناء علی استحالة الواجب التعليقی، فان الفعل المنذور، خوب دقت بکنید، فعل منذور اینجا به نحو توصیف آوردند. درست است الفعل المنذور؛ آن فعل منذور ناهار دادن مثلا. نذر کرده روز جمعه چهارشنبه به افرادی ناهار بدهد.

یتصف فعلا، این فعلا در مقابل این که وفا به نذر روز چهارشنبه است، روز چهارشنبه نذر کرده، تکلیف آن، لکن یترفع بالاشتمال علی الملاك الملزم، دقت کردید چه نکته ای شد؟ این فعل همین ناهار دادن، امروز ملاکش تام است ولو مال روز چهارشنبه است. ملاک را از

کجا درست کردیم؟ سوال، بتعلق النذر به؛ این هم سر ملاک. مگر عرض نکرده بود روز چهارشنبه، این ملاک اقتضاء می کند که از الان آماده بشود. اگر بداند در روز چهارشنبه نیست، الان باید آماده بشود.

پس این روشن شد کلمه بتعلق بیان اینکه ما چطور علم به ملاک ملزم پیدا می کنیم.

س: استاد اینجا دور پیش می آید، ملاک و با خطاب

ج: حالا بگذارید ما مطلب را بخوانیم، مناقشات خودمان بکنیم ببینیم مراد شما از دور همین است یا نه؟ آن وقت بحث می کنیم با همدیگر.

پس روشن شد؟ فان الفعل المنذور خیلی مختصر نوشته با اینکه تقریرات غالبا اینجور نوشته نمی شود. يتصف فعلا، مراد از فعلا یعنی قبل از زمان، قبل از روز چهارشنبه. مثلا در مثال ما الان که دوشنبه است.

بالاشتمال على الملاك الملزم؛ این ملاک دارد. چرا؟ از کجا فهمیدیم ملاک دارد؟ بتعلق النذر به؛ چون نذر به آن تعلق پیدا کرده، پس ملاک دارد. يوفون بالنذر توش هست، خطاب يوفون بالنذر نیست الان، روز چهارشنبه می شود خطابش. اما ملاک هست، چون بعد قولش قرار دادند.

الا ان الامر بالوفاء، یعنی البته شاید مراد ایشان يوفون بالنذر باشد. يوفون بالنذر که حالا در مقام حکایت است آنجا هی اتی، سوره هل اتی. لکن امر داریم ما کان من نذر لله فقی به؛ این مراد از امر به وفاء این است.

مشروط بمجیء زمانه بناء على استحالة الامر الفعلي بالشیء المتأخر، همان بحث شرط متأخر و اینها. پس در اینجا چون امکان ندارد. وقد يكون مستندا الى عدم تمامية مقتضى، مقتضى همان به اصطلاح ملاک و هدف و غرض است.

لعدم تحقق ما له دخل في تماميته، در تمامیت، و هذا کاکثر الشرايط التي تتوقف عليها فعلية التكليف؛ اکثر شرایط اینجوری هستند دیگر، تا وقتی نیامده، مثل اذا جاء الضيف فاشترى الخبز؛ تا میهمان نیامده که نیست. اذا زارك زيد، زارك زيد فاکرمه. کما اذا علمت المرأة بانها تحيض ثلاثة ايام، لکن این سه روزی که مردد است، بین جمیع ایام. و این سه روز نه اینکه ده تا سه روز است؛ روز اول، دوم، سوم؛ دوم، سوم، چهارم؛ سوم، چهارم، پنجم؛ اینجوری حساب بکنید. این بیش از سه روز.

کما اذا علمت المرأة بانها تحيض ثلاثة ايام مرده بين جميع ايام، حالا من همین مثال را اینجا توضیح بدهم. برای اینکه مطلب ایشان. مثلاً شما الان دو ساعت به ظهر است، دو ساعت بیشتر، دو ساعت و نیم به اذان ظهر است. شما اگر آب داشتید می گوید آب را نریز. چون ملاک هست، شما آب را نریز برای اینکه ظهر وضو بگیری و با وضو نماز بخوانی. اما اگر زن می داند در طی ده روز، سی روز، یک سه روزش حیض است. حالا آب هم دارد، می تواند آب بریزد؟ آب را نگه دارد برای غسل حیض. می گویند بله بریزد. چون آنجا ملاک الان محرز نشده. روشن شد؟ این هم مثالی که ایشان زدند تطبیقش با ما نحن فیه بکنیم.

پس اگر شما آب دارید، این را نگه ندارید تا ظهر که آب ریخته نشود. اما اگر زن آب دارد لازم نیست، چون می داند یکی از سه روز در خلال ماه، این حیض است. خب حیضش هم پاک شد آب می خواهد غسل بکند. آن آب لازم نیست. چرا؟ چون در آنجا مقتضی تام نیست به قول ایشان.

کما اذا علمت المرأة بانها تحيض ثلاثة ايام مرده بين جميع ايام شهر، فلا علم لها بالتكليف الفعلي، حالا من به جای تکلیف چه عرض کردم؟ خطاب. فلا علم لها بالخطاب ولا بملاكة التام؛ نه علم به خطاب دارد نه علم به ملاک.

پس این روشن شد در بعضی از جاها،

س: چرا مقتضی تمام نیست؟

ج: چون این باید حیض بیاید تا اشتمال داشته باشد

س: آنجا هم باید جمعه بیاید

ج: خب جمعه اش مسلم گرفتند یا نذر

س: این هم مسلم است

ج: حالا ایشان نذر گرفته، نذرش مسلم است روز چهارشنبه

س: این هم مسلم است در طول یک ماه

ج: حالا اجازه بدهید ما کمی بخوانیم برویم جلو.

لعدم العلم بالحیض فعلا، چون علم به حیض ندارد. المترتب علیه التكليف وملاكة. حالا ما به جای تکلیف گفتیم الخطاب وملاكة.



پس در بعضی جاها ملاک هست، ولو خطاب نیست. این یک قاعده‌ای است. عرض کردم یک قاعده‌ای است که در ابواب مختلفی الان سه بابش را من برایتان مثال زدم. یکی هم اینجا بود، باب‌های دیگر هم یکی بحث ترتب بود، یکی هم بحث دخالت قدرت بود که آیا قدرت دخیل در تکلیف است یا نه؟ چون بعضی آنجا گفتند قدرت دخیل در تکلیف ممکن است باشد؛ چون خطاب یا ایها الذین آمنوا است، نگاه نمی‌کند به تک تک افراد، این قادر است این قادر نیست، یا ایها الذین آمنوا. نهایت اینکه عجز عذر است. این مبنای کسانی که قدرت را دخیل در تکلیف می‌دانند. یعنی آن نکته بیت القصید آنجا را کجا آوردند؟ آیا قائل به انحلال بشویم یا نه؟ چون نائینی قائل به انحلال است. اگر قائل به انحلال شدیم، پس عاجز خطاب ندارد. اگر قائل به انحلال نشدیم، خطاب برای عامه مکلفین است. عاجز معذور است. این نمی‌آیند عاجز و غیر عاجز حساب کنند. جامعه اسلامی، امت اسلامی، مسلمانها مخاطب هستند نه اینکه فرد باشد. این مقدمه‌ای که ایشان فرمودند. البته به نظرم مقدمه اگر شرح بنده نبود خیلی روشن نبود. این شرحش را ما عرض کردیم و از دایره‌ای که ایشان می‌خواستند در ما نحن فیه در بحث علم اجمالی استفاده کنند، ما این دایره را برایتان توسعه دادیم. عرض کردیم مرحوم نائینی حالا جایش هم دقیقاً یادم رفته، خیلی مفصل راجع به این بحث و اقسام آن صحبت کردیم. و آنجا هم ما عرض کردیم انصافاً این چنین مسئله تفکیک بین خطاب و ملاک در اینجا ملاک هست، در آنجا ملاک نیست. این از نظر قواعد اصولی و کلیات در قانون خیلی مشکل است. بله موردی می‌توان اثبات کرد. این درست.

س: در بحث ضد واضح است که خطاب نیست

ج: بله، و اصولاً ما این را حالا چون الان اجمالاً عرض می‌کنم، سابقاً هم عرض کردیم. اصولاً تفکیک بین ملاک و خطاب در قوانین و در اعتبارات قانونی خیلی مشکل است. یک قاعده اصولی خوب دقت کنید، ما یک دفعه بحث را مثلاً می‌گوییم اگر وقت باشد، وقت دخیل در خطاب است. مثلاً می‌گوید روز جمعه نان بخر، این طور. اما اگر چیز دیگری باشد، خارج از فعل شما باشد مثل آمدن زید، اگر میهمان آمد، این دخیل در ملاک و خطاب است. مثلاً اینجوری بگوییم. تفکیک‌هایی قائل بشویم.

خیلی مشکل است. یعنی ما این را نمی‌توانیم روی قوانین اصولی تفکیک بکنیم. خوب دقت بکنید. بله موردی در فقه می‌شود تفکیک کرد. آن اشکال ندارد. از یک روایت در بیاوریم که اینجا این شرط، شرط در ملاک نیست، در خطاب است. این را می‌شود استفاده کرد. این بحث کبروی که من عرض می‌کنم.

چون به طور کبروی اگر بنا بشود ما شریعت را یا قانون را تفسیر بر ملاک بکنیم و بر اساس ملاک حرکت بکنیم، اصلا قانون خود به خود به هم می ریزد، به هم می پاشد. مثلا می گوید آقا از چراغ قرمز رد نشو برای ایجاد نظم. حالا من اول صبح دارم می روم ماشین هم نیست از چراغ قرمز رد می شوم، نظم که به هم نمی خورد. این بگوید این نظم به هم نخورد، آن می گوید آن... اصلا قانون به هم می پاشد، اصلا دقت بکنید. ما این می گوید آقا من گفتم از چراغ قرمز رد نشو، تو چه کار داری به خاطر چه، وقتی چراغ قرمز بود رد نشو.

ما اگر بیایم نصوص قانونی را و متون قانونی را تفسیر بکنیم بر اساس ملاک، نه اینکه فقه به هم بخورد، اصلا قانون به هم می خورد، می پاشد از هم، چیزی به جایش نمی ماند. دیگر قانون آن جنبه قانونی و جنبه عمومی خودش را پیدا نمی کند. این را کلا بدانید. بله اگر تصریح کرد درست است اشکال ندارد. اصلا و لذا من کرارا عرض کردم یک بحثی هست آقایان که می گویند اینجا علت است، پسر ما را بگویند یک کسی پیدا شود، به نظرم دستگاه یک عیبی پیدا کرده، بیاید درست بکند.

دقت بکنید ما و لذا یک نکته ای در کلمات علمای ما آمده که مثلا یک جا علت است، یک جا حکمت است. شنیدید شاید تعبیر به علت و حکمت. و اینکه اگر علت باشد می شود تعمیم داد یا تخصیص داد؛ چون العلة تعمم من وجه و تخصص من وجه. مثلا اگر گفت لا تأکل الرمان فانه حامض؛ همچنان که تقیید می کند رمان را و انار را به انار ترش، توسعه هم می دهد، چیز دیگری هم که غیر از انار ترش باشد نمی شود خورد. هم تضییق می کند و هم توسعه می دهد. انار را تضییق می کند تخصیص می دهد به انار ترش، و از انار هم توسعه می دهد به غیر انار.

علی ای حال دقت کردید؟ آن وقت بحث این است که فهم این ملاکات را برداشتند گذاشتند به عنوان حکمت، نه به عنوان علت. این که فرق بین حکمت و علت چیست؛ عرض کردم کرارا از مرحوم استاد آقای بجنوردی شنیدیم، من الان یاد نمی آید در کلمات مرحوم نائینی دیده باشم. قاعدتا شاید نوشته شده باشد، چون همه کلمات ایشان را ندیدیم.

مرحوم آقای بجنوردی از ایشان نقل می کند از مرحوم نائینی هر جا اگر ما بتوانیم آن علت را مستقیما موضوع حکم قرار بدهیم این علت است. نشد قرار بدهیم حکمت است. مثلا اگر گفت لا تأکل الرمان فانه حامض، می شود گفت لا تأکل الحامض؛ این فانه را بگذاریم به این. لا تأکل الرمان فانه حامض، مثلا می شود گفت لا تأکل الرمان. معیار را این گرفته، این طور که آقای بجنوردی نقل می کند.

و اگر جایی این طور نشد. مثلا زن باید عده بگیرد برای اینکه اختلاط انساب لازم نیاید. نمی تواند تکلیف بکند لا تخلط الانساب؛ ابتدا تا تکلیف، اختلاط انساب نکن. پس این حکمت است. پس این روشن شد؟ معیار روی تفکر ایشان آن جایی که بشود همان آن چیزی که

بعد از لام و فاء. البته این را مرحوم نائینی هم دارند در ذیل استصحاب، این هم از مبانی دیگر ایشان. این را هم ما از آقای بجنوردی زیاد شنیدیم، تعلیل به فاء را واضح ترمی دانسته در تعلیل تا به لام. چون آنجا دارد فان کنت به این مناسبت، فان کنت علی یقین، این خب چاپ شده در فواید هم چاپ شده. به ذهن من حالا چون خیلی شاید ۱۵ سال ۲۰ سال پیش شاید هم اشتباه کرده باشیم. اما این را از مرحوم آقای بجنوردی من شنیدم که ایشان می فرمودند که مرحوم نائینی تعلیل به فاء را واضح ترمی داند، حالا به ذهن ما به عکس بود، شاید به لام واضح تر بود. لا تأکل الرمان لانه حامض را شاید ما تعلیل به لام را واضح تر؛ ایشان می گفت نه تعلیل به فاء واضح تر است. فاء تفریع. لا تأکل الرمان فانه حامض، اگر تعلیل به فاء باشد واضح تر است در افاده علیت. یک مقداری از بحث خارج شدیم.

به هر حال انصاف قضیه اگر در متون قانونی، ملاکات تامه که علت باشد نه حکمت، ذکر نشود، اگر بخواهیم قانون را بر اساس ملاک تفسیر بکنیم به هم می پاشد، اصلاً کلاً این که آقایان در فقه ما می گویند یلزم التأسیس فقه جدید؛ اگر ما بخواهیم در اصول از زاویه ملاک وارد بحث می شویم، هم اصول جدید می خواهد هم فقه جدید. این هم که اهل سنت چون قیاس را از این راه وارد شدند، از راه ملاک وارد شدند، یک مقدار زیادی پاشیدگی اهل سنت چه موافقین قیاس چه مخالفین قیاس، چه آنهایی که مثلاً قیاس کمتر می کنند امثال شافعی ها. موافقین قیاس که زیاد قیاس می کنند مثل ابو حنیفه؛ آنهایی که نمی کنند مثل ظاهری ها یا احمد بن حنبل؛ آنهایی که متوسط تر هستند امثال شافعی. یک به هم پاشیدگی در فقه اهل سنت یک مقداری به خاطر همین قیاس است. چون این به هم می پاشوند، انصافاً یلزم تاسیس فقه جدید.

و لذا ما عرض کردیم انصافاً اگر ما باشیم و این ارتکازات عقلایی در قوانین، اگر ملاکات ذکر نشده، تفکیک بین ملاک و خطاب فی غایة الصعوبة و الاشکال. حالا تعبیر فی غایة الصعوبة و الاشکال می گویند درست نیست. من از باب تأدب برای اینکه به آقایان چیز نشود. من تعبیر به صعوبت و اشکال می کنم یعنی درست نیست.

و لذا ما عرض کردیم کراراً و تکراراً لا تعرف الملاکات الا من الخطابات. ما راهی برای معرفت ملاک نداریم. مگر در خطابات. بله اگر در خطاب آمد اهلاً و سهلاً. اما اینکه بگوییم وقت دخیل در ملاک نیست، دخیل در خطاب است، مثل همین تعبیر. این طبق قاعده مشکل است. بله یا باید برگردیم به تصریح شارع، یا برگردیم همین طور که ایشان مثال زده به ارتکازات عقلایی. ممکن است یک کسی بگوید کسی که الان پدرش به او می گوید روز جمعه میهمانی بده، اصلاً عرف این را می فهمد، خوب دقت بکنید. یعنی چرا الان به او گفت، روز دوشنبه است تا جمعه خیلی وقت دارد. بگوییم عادتاً وقتی می گوید روز جمعه میهمانی بده، عادتاً معنایش این است که خودت را از

الان آماده کن. عادتاً این طور است مثلاً. اما اگر گفت اگر میهمان آمد میهمانی بده این معنایش نیست که از الان خودت را آماده کن، ممکن است میهمان نیاید، ممکن است فردا بیاید، ممکن است دو هفته دیگر بیاید.

من فکر می کنم یک مقدار شاید اینها یکی از روایات در بیاوریم ادله، یکی هم ارتکازات عرفی. انصافاً ما در قوانین هم ارتکازات عرفی داریم. مثلاً چرا از الان می گوید روز جمعه میهمان بکن. خب این معنا ندارد که روز جمعه، جمعه است. بگوییم بعید نیست عرف می خواهد بگوید که ملاک الان هست، خطاب الان نیست. این که از روز دوشنبه به او می گوید، یعنی خودت را آماده کن، حسابرسی بکن، چه وسایلی روز جمعه نیست، از الان تهیه بکن، چه وسایلی فردا تهیه بکنی، چه وسایلی پس فردا تهیه بکنی و هلم جرا.

پس این اصل این مطلب یک مقداری این مقدمه ای که ایشان فرمودند مشکل دارد. تفکیک بین ملاک و خطاب در کل آن اباحتی که عرض کردم، آنجا هم همین طور در باب ترتب هم همین اشکال را کردیم. در باب اعتبار و قدرت هم همین اشکال را کردیم. گفتیم اگر خطاب، قانونی بود، خوب دقت بکنید، اگر گفتیم خطاب منحل نشد، خب شاید ملاکش هم یک جوری است که منحل نمی شود. از کجا می گوید ملاک منحل می شود خطاب منحل نمی شود؟ تأمل بکنید.

این شما می گوید خطاب منحل نمی شود، یا ایها الذین آمنوا، به زید و عمر و حسن و حسین و تقی و نقی نمی خورد، خیلی خب. اما ملاکش منحل می شود. آن کسی که عاجز است خطابش، ملاک ندارد، چون تعلیل در آن نمی شود. خب شاید ملاک این خطاب هم مثل خودش است. خب از کجا می دانیم تفکیک بین این ملاک و خطاب را از کجا انجام بدهیم؟

مثلاً بگوییم خطاب منحل نمی شود، ملاک منحل می شود. نه ملاک هم منحل نمی شود. ملاک هم مثل خطاب است. ملاک هم مثل خطاب است. خطاب منحل نمی شود، ملاک هم منحل نمی شود. نتیجتاً عاجز معذور است. نه اینکه عاجز خطاب ندارد. یا ملاک خطاب ندارد. عاجز هم خطاب دارد هم ملاک خطاب، اصلاً بحث عاجز مطرح نیست. عرض کردم در اموری که جنبه اجتماعی دارد، فرد بما هو فرد لحاظ نمی شود. این را ما مثلاً در همین بحث ولایت فقیه به مناسبتی بعضی گفتند ولایت مال مجانین و سفهاء و اطفال و اینهاست. بعضی باز در مقابل جواب دادند که نه ولایت مال عقلا و فلاسفه و علما و اینهاست. ما عرض کردیم هر دو باطل است، هم اولی و هم دومی.

سر اینکه ولایت در مثل ولایت فقیه یا ولایت امام، یک منصب اجتماعی است. در امور اجتماعی یک طایفه معین اصلاً لحاظ نمی شوند. نه سفهاء و اطفال لحاظ می شوند، نه علما و مثلاً بزرگان، هیچ کدام ملاحظه نمی شوند. جامعه بما هی جامعه یعنی شأن ولایت چون

ولایت اصولاً برای سد نقص است. اصلاً کلمه ولایت را برای این قرار می دهند که یک نقصی است، این نقص باید برداشته بشود. اگر نقص فردی باشد، مثل اینکه بچه باشد یا دیوانه باشد یا سفیه باشد، ولایت شخصی برای آن قرار می دهند. نقص آن شخص را بردارد. اگر جامعه را نگاه کردند، جامعه نقصی داشت، ولی برایش قرار می دهند آن نقص را بردارد. مثلاً در جامعه اسلامی این که نقص نیست که مردم یعنی جامعه اسلامی همه سفیه هستند مثلاً، ولایت به ملاک، نه، جامعه اسلامی یک، اولاً باید احکام الهی بیان بشود؛ یعنی آن که در جامعه احتیاج دارد در طول زمان، باید از زاویه دید اسلامی بیان بشود. خب این احتیاج به فقه، این یک نقصی است. یعنی مردم بدانند وظیفه شان به لحاظ دینی چیست. چون عرف یک کارهایی برای خودش انجام می دهد.

کسی که قائل به ولایت فقیه است، این جور باید تصور بکند. یک، یک نقصش این است، آشنایی مردم با وظیفه شان در اداره جامعه؛ دو، اگر افرادی کوتاهی کردند، این کوتاهی را می تواند جبران بکند. سه، آن احکام الهی بعد از تبیین باید پیاده بشود در جامعه. الذین مکنهم فی الارض اقام الصلاة، خوب دقت بکنید. هدف اساسی از ولایت فقیه این است که آن احکام الهی پیاده بشود. تبیین بشود، پیاده بشود، متخلف هم به جای خودش برگشته بشود. و این دیگر توش نخوایده سفهاء و علماء، هیچی توش نخوایده، این حرفها اصلاً در این ولایت فقیه، این تمام حیوانات را هم شامل می شود. نحوه برخورد انسان با حیوانات. معادن، طبیعت، نمی دانم زمین ها، جنگل ها، دریاها، این مسئله ولایت در حقیقت این است ولایت، این ولایت اجتماعی اختصاص به فقیه هم ندارد. هر کسی که قائل به ولایت اجتماعی است باید این راه را برود.

س: جامعه سفهاء به لحاظ سرپرست

ج: نگاه نمی شود به سفیه با حدش نگاه نمی شود در ضمن مجموع. مثلاً برای سفیه باید ولی بگذارند خب در این حد. اما اینکه بیاید این ولایت برای سفهاء باشد، مثلاً این تصور که ولایت فقیه معنایش این است که تمام جامعه سفیه هستند، فقیه عاقل است. این نیست، این تصور باطل است. یا ولایت مال علماء است. آن هم باطل است.

اصلاً در مثل ولایت اجتماعی نقص را به لحاظ جامعه می بیند. در ولایت فردی، نقص را به لحاظ فرد می بیند. مثلاً دیوانه است، عقلش کم است خب این نقص است. بچه است تصرفاتش ضعیف است، این نقص است. سفیه است، تصرفات، این نقص روی این جهت. این ولایت تمام شخصی است. اصلاً این نباید قیاس بشود، بگویند ولایت فقیه عین ولایت، چون نوشته کسی هم چاپ کرده. ولایت مثل سفها...

اصل این مطلب این است؛ ولایت یک نقصی است و این نقص گاهی در افراد دیده می شود، گاهی ممکن است در یک، مثلاً فرض کنید عراقی های مقیم ایران، یک مشکلاتی دارند یک ولی ای قرار بدهند که عراقی ها، این خب محدود است به یک طایفه معین. فرض کنید لبنانی های مقیم قم مثلاً مشکلی دارند، ولی ای برای آنها قرار بدهند که... ببینید پس و لذا هم عرض کردیم این که مثلاً می گویند ادله ولایت فقیه همه فقها را می گیرند هرج و مرج و بل بشو، عرض کردیم چون ولایت فقیه یک مفهوم است نقص دارد توش، ولایت کلا، اگر کسی قیام کرد دیگر نقصی مطرح نیست. و لذا این را ما چند بار عرض کردیم که مسئله ولایت فقیه مثل تقلید مجتهد، اینها از مقولات صرف الوجود هستند، یعنی به همان وجود اول تمام می شوند. دیگر فقیه دوم و سوم و چهارم معنا ندارد. از قبیل وجود ساری نیستند. اینها از قبیل صرف الوجود هستند. و این یک نکته بسیار ظریف و لطیفی را عرض کردیم که ما داریم قلد المجتهد، داریم صدق العادل. صدق العادل از قبیل وجود ساری است. هر عادل خبری گفت شما تصدیقش بکنید. و لذا تعارض تصویر می شود. صدق العادل، این هم عادل است آن هم عادل است، تعارض تصویر می شود. اما قلد المجتهد تعارض تصویر نمی شود. چون قلد المجتهد به خاطر رجوع به جاهل، خب رجوع کرد تمام شد، به مشکله اول تموم شد. دیگر به شکله دوم معنا ندارد.

لذا قلد المجتهد را از قبیل صرف الوجود گرفتیم؛ صدق العادل را از قبیل وجود ساری گرفتیم. این مطلب بسیار مهمی بود. حالا ما چند بار هم ذکر کردیم، خیلی فواید مهمه ای دارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین